

نظریه نفس کلی و نفوس افلاک و تأثیر آن

در فهم صدرا از آیات قرآن

علی ارشد ریاحی^۱

چکیده

نظریه «نفس کلی و نفوس افلاک» در این مقاله با توجه به بطلان مبانی آن که از طبیعیات قدیم گرفته شده، ابطال گردیده و تأثیر آن بر فهم صدرا از آیات قرآن مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. به این منظور، با بررسی تمام کتب تفسیری و فلسفی صدرا، مواردی که او آیات قرآن را بر نفس کلی و یا نفوس افلاک منطبق کرده، جمع آوری شده است. سپس با توجه به سایر آیات، روایات، معنای ظاهری و سیاق آیات و قرائن موجود در آنها، معنای آن آیات به دست آمده و با توجه به خصوصیات که برای نفس کلی و نفوس افلاک در فلسفه ذکر شده، صحت و سقم انطباق آن آیات بر این نظریه، معلوم و این نتیجه به دست آمده است که نمی‌توان هیچ یک از چهارده موردی را تأیید کرد که صدرا آیات قرآن را بر این نظریه تطبیق کرده است.

کلید واژه‌ها: قوای نفس، نفس کلی، نفس، فلک، قدر، قضاء، مراتب علم الهی، صادر اول.

طرح مسأله

هرگاه از دست آوردهای علوم تجربی در فلسفه استفاده شود و مطلبی از آن علوم به عنوان مقدمه برهان یا زیربنای یک نظریه فلسفی مورد قبول قرار گیرد، بدیهی است که در اثر پیشرفت علوم تجربی و ابطال نظریات قدیم، آن برهان یا نظریه فلسفی نیز ابطال

خواهد شد. نظریه نفوس افلاک در فلسفه، یکی از مصادیق واضح این امر است. با توجه به این که حرکت مستمر دورانی، حرکتی طبیعی است و با توجه به این که مواد تشکیل دهنده اجرام فلکی از جنس اجسام قابل تجزیه و ترکیب است، دیگر جایی برای بحث از نفوس افلاک و در نتیجه نفس کلی باقی نمی ماند. بدین سان، این نظریه که مدت ها مورد قبول فلاسفه و در تفسیر برخی از آن ها مؤثر بوده است، اکنون اعتبار خود را از دست داده است.

صدرا آیات مهمی از قرآن را که پیرامون ام الکتاب، کتاب مبین، عرش، کرسی،... است، با توجه به این نظریه تفسیر کرده است. با بطلان این نظریه، خود به خود تفسیرهای او باطل می شوند، ولی در این مقاله صرف نظر از ابطال نظریه نفس کلی و نفوس افلاک، برداشت های صدرا از این آیات مورد نقد و بررسی قرار گرفته است، تا معلوم شود که برداشت های صدرا نه تنها از جهت زیربنای تفسیری او مردود است، بلکه خود آنها نیز قابل قبول نیستند.

سرنوشتی که این قبیل از برداشت های صدرا به آن مبتلا شده است، بیش از پیش این مطلب را واضح می کند که مفسر در برداشت از قرآن نباید به پیش دانسته های خود توجه کند.

نظر به اهمیت آیاتی که صدرا تحت تأثیر این نظریه تفسیر کرده است و با توجه به عقاید مهمی که در فلسفه او با این نظریه تبیین شده است (از قبیل اعتقاد به قضا و قدر)، لازم است این نظریه و تأثیر آن در تفسیر صدرا مورد نقد و بررسی قرار گیرد، ولی تاکنون تحقیقی در این زمینه انجام نگرفته است.

این مقاله از طرح مسأله و سه بخش تشکیل شده است. در بخش اول نظریه نفوس افلاک مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. نفس دارای چهارنوع (نباتی، حیوانی، انسانی، فلکی) است و صدرا پیرامون نفس انسانی براساس مبانی خود، از قبیل اصالت و تشکیک وجود و حرکت جوهری، مطالب بدیع و قابل توجهی ارائه داده است. ولی در مورد نظریه نفس فلکی که موضوع این مقاله است، به نظر می رسد که با توجه به وضوح بطلان این نظریه، نیازی به بسط کلام نباشد.

در بخش دوم، آیاتی که صدرا با توجه به این نظریه تفسیر کرده است، مورد بررسی

قرار می‌گیرد. ابتدا، آیات مربوط به واژه «کتاب» ذکر شده است، زیرا تعداد این آیات از بقیه بیشتر است. سپس آیات مربوط به مراتب علم الهی (عرش و کرسی) و بعد از آن سایر آیات به ترتیب قرارگرفتن آن‌ها در قرآن، بررسی می‌شوند.

هدف اصلی، تعیین صحت و سقم برداشت‌های صدراست، نه ارائه تفسیر صحیحی از آیات، بنابراین در بسیاری از موارد به ابطال تفسیر صدر کفایت شده است.

الف - نظریه نفس کلی و نفوس افلاک در فلسفه ملاصدرا و نقد آن

۱- توضیح نفس کلی و نفوس افلاک

نفس «کمال اول جسم طبیعی آلی» است. منظور از «کمال اول»، امری وجودی است که به وسیله آن، یک نوع، به فعلیت نوع می‌رسد، در مقابل، کمال ثانی آثار و افعالی است که بعد از تمام شدن نوعیت شیء بر آن مترتب می‌شود. جسم طبیعی، جسمی است که به طور مصنوعی به وسیله انسان ساخته نشده باشد و منظور از آلت در اینجا قوه است. بدین ترتیب تعریف نفس شامل نفوس افلاک نیز می‌شود، زیرا افلاک هر چند دارای اندام و اعضا نیستند، اما قوای متعددی، از قبیل قوای محرک و قوای ادراکی دارند (صدرالمتألهین، الاسفار، ۸/۷-۱۴).

نفس کلی عبارتست از نفسی که تمام نفوس افلاک را شامل می‌شود و در واقع نفوس افلاک و قوای ادراکی آنها، قوای آن نفس محسوب می‌شوند (همو، مبدأ و معاد، ۱۲۶). این نفس واحد، اداره‌کننده جهان (همو، اسرار الآیات، ۶۹) و قلب عالم است (همو، تفسیر، ۶/۲۵۳).

همان‌گونه که نفس واحد انسان دارای قوای متعددی، از قبیل قوای بینایی، شنوایی و ... است و هر یک از قوا دارای اندامی، از قبیل چشم و گوش و ... است، همین‌طور هم نفس کلی، نفس واحدی است که نفوس افلاک، قوای آن و اجرام آسمانی، اندام‌های آن قواست.

نفوس افلاک، نفوسیند که به اجرام آسمانی تعلق دارند، زیرا هر یک از افلاک، انسان کبیری است که دارای جسم و نفس است (همو، مفاتیح الغیب، ۳۶۸). فلک، انسان کبیر است، به این معنا که مبدأ حرکت آن، قوه حیوانی منطبع در ماده نیست، بلکه نفس مجرد

از ماده است که دارای قوه عقلی و اراده کلی است و این نفس به جرم فلک تعلق دارد و آن را تدبیر می‌کند، همان‌گونه که نفس انسان، مدبر بدن است (همو، مبدأ و معاد، ۱۷۵).

۲- دلایل اثبات نفوس افلاک

دلیل اول، تضاد عناصر و تفساد و کثافت طبیعی اجسام، مانع از قبول فیض می‌شوند، بدین جهت هرگاه اجسام بسیط ترکیب شوند و از آنها جسم مرکبی پدید آید که فاقد تضاد و دارای مرتبه اعتدال باشد، برای قبول فیض ربوبی صلاحیت بیشتری پیدا می‌کند. از طرف دیگر، می‌دانیم که اجرام آسمانی شفاف و عاری از تضادند. از این دو مقدمه نتیجه می‌شود که اجرام فلکی برای دریافت فیض نفس، قابلیت دارند و در نتیجه از طرف خداوند که فیاض مطلق است، یقیناً به آنها نفوس عطا شده است (همو، شواهد، ۲۳۸).

دلیل دوم، حرکت دورانی افلاک، حرکت ارادی است، نه صرفاً طبیعی، زیرا اولاً، حرکت طبیعی، مستقیم است. هر جسمی دارای مکان طبیعی است و هرگاه از مکان طبیعی خود خارج گردد، به سوی آن، حرکت خواهد کرد و چون نزدیک‌ترین راه بین مکانی که در آن قرار دارد و مکان طبیعی که میل به وقوع در آن را دارد، خط مستقیم است، بنابراین تنها به طور مستقیم حرکت خواهد کرد و هیچ دلیلی برای انحراف از نزدیک‌ترین راه وجود ندارد. ثانیاً، در حرکت طبیعی وقتی جسم به مکان طبیعی خود برسد، آرام می‌گیرد و محال است از روی طبیعت و بدون قاسر از آن مکان خارج گردد و حال آنکه فلک هیچ وضعی ندارد، مگر آنکه از آن خارج می‌شود و پیوسته چنین است که به هر مکانی می‌رسد، از آن خارج می‌گردد (همو، مفاتیح، ۳۶۳-۳۶۴، مبدأ و معاد، ۱۷۵).

اکنون که ثابت شد، حرکت افلاک ارادی است، نه طبیعی، تحقق اراده بدون تصور غایت و تصدیق به فایده آن محال است و مبدأ هر یک از این دو (تصور - تصدیق)، امری است که آن را نفس و روح می‌نامیم، زیرا جسم از آن نظر که جسم است، دارای شعور و اراده نیست. بنابراین افلاک دارای نفوسند. این نفوس، حیوانی محض نیستند، بلکه نفوس ناطقند. حرکت ارادی دارای فاعل و غایت است و این دو در مورد افلاک، عقلیند. غایت حرکت افلاک عقلی است، زیرا فلک نمو و تغذیه ندارد و اغراض آن، شهودی و غضبی نیست. از طرف دیگر، اغراض حیوانی غیر از این دو نیست، بنابراین غایت فلک

عقلی است، نه حیوانی و در نتیجه فلک دارای نفس ناطق است. فاعل حرکت افلاک نیز عقلی است، زیرا حرکت آن دائمی و قطع نشدنی است و حال آنکه قوای جسمانی از نظر فعل و یا انفعال محدودند. پس فاعل مباشر حرکت افلاک، نفس مجرد است، زیرا مجرد تام نمی‌تواند مباشر حرکت باشد (همو، مبدأ و معاد، ۱۷۶). به بیانی دیگر، صدور حرکت دائمی از نفس حیوانی محال است، زیرا اولاً، دوام و بقای حیات آن به علت ترکیب از اضداد، محال است و ثانیاً، صدور چنین حرکت دائمی از او موجب هلاکت او خواهد شد (همو، شواهد، ۲۳۹).

۳- نقد و بررسی

نظریهٔ افلاک و نظریهٔ نفوس فلکی در فلسفهٔ اسلامی بر طبیعیات قدیم که میراث ارسطو (۳۸۵ ق.م.) است و همچنین بر هیئت بطلمیوسی (۱۰۰ م) مبتنی است و در نتیجه با ابطال آنها، خود به خود باطل شده‌اند. هیچ یک از دو دلیلی که برای اثبات نفوس افلاک بیان شد، اکنون از استحکام برخوردار نیست. در مورد دلیل اول، مواد تشکیل دهندهٔ اجرام سماوی، هیچ گونه برتری و یا قابلیت بیشتری نسبت به مواد خاکی برای تعلق نفس به آنها ندارند. جنس برخی از آنها به وسیلهٔ نوری که از آنها ساطع می‌شود، مشخص شده است و اکنون اطلاعات بسیاری در مورد نوع مواد آنها با آزمایش‌های دقیق به دست آمده و مسلم شده که اجرام آسمانی نیز مانند کرهٔ زمین از اجسام قابل تجزیه و ترکیب تشکیل شده‌اند.

در مورد دلیل دوم نیز حرکت طبیعی به حرکت مستقیم منحصر نیست و هرگاه جسمی تحت نیرویی قرار گیرد که این نیرو به طرف مرکز یک دایره باشد، در این صورت آن جسم با سرعت اولیهٔ خود حول آن مرکز حرکت دورانی خواهد کرد و تا زمانی که به مانعی برخورد نکند، به حرکت خود ادامه می‌دهد. امروزه ماهواره‌هایی که بر گرد کرهٔ زمین می‌چرخند، بر همین اساس دارای حرکت طبیعی‌اند، بدون این که به نیرویی از خارج نیازمند باشند. کافی است ماهواره توسط یک موشک در فاصله‌ای از کرهٔ زمین قرار گیرد که تحت جاذبهٔ کرهٔ زمین باشد و همواره به وسیلهٔ نیروی جاذبه که نیرویی به طرف مرکز زمین است، به طرف زمین کشیده شود. در این صورت، ماهواره بدون هیچ نیرویی از خارج، برای همیشه سرعت اولیهٔ خود را حفظ و برگرد کرهٔ زمین حرکت

دورانی خواهد کرد. بنابراین، همان طور که سقوط یک جسم به وسیله نیروی جاذبه، حرکتی طبیعی است، حرکت دائمی ماهواره هم حول کره زمین، حرکتی طبیعی است و نیاز به هیچ نیروی خارجی ندارد.

با ابطال نظریه نفوس افلاک، نظریه نفس کلی که نفس حاکم بر نفوس افلاک است، نیز ابطال می‌گردد و جایی برای سخن گفتن در مورد آن باقی نمی‌ماند.

ب - نقد و بررسی تفسیرهای صدرا با توجه به نظریه نفس کلی و نفوس افلاک

۱-... ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین (انعام/۵۹) ... و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد، جز این که در کتابی آشکار ثبت است. | صدرا پیرامون معنای «کتاب مبین» در این آیه می‌آورد: از لوح محفوظ که همان نفس کلی است، صوری جزئی در نفوس فلکی نقش می‌بندد که به خاطر جزئی بودن، متغیر و متبدلند، برخلاف لوح محفوظ که از هر تغییری محفوظ است. این صور جزئی به وسیله شکل‌ها و هیئت‌های مقدری تشخیص یافته و با زمان‌های معینی مقارن گشته‌اند، درست همان گونه که در خارج واقع می‌شوند. هر یک از این دو لوح (نفس کلی و نفوس فلکی) از آنجا که شامل تمام صور موجودات است، کتاب مبین نامیده می‌شود (همو، اسرار الآیات، ۶۱، الاسفار، ۶/۲۹۵).

برای توضیح بیشتر، لازم است گفته شود که علم خداوند به اشیاء دارای مراتبی است: ۱- مرتبه عنایت که علم بسیط اجمالی و عین ذات خداوند است. ۲- مرتبه قضاء که عبارتست از ثبوت صور موجودات در عالم مجردات، و به آن عقل کل و قلم حق نیز گفته می‌شود. ۳- مرتبه قدر که لوح قضاء است و عبارتست از وجود صور موجودات به طور تفصیل در نفس کلی فلکی. ۴- کتاب محو و اثبات که همان صور جزئی متغیر موجودات، در نفوس فلکی است (همو، شرح اصول کافی، ۳/۳۵۴).

بنابراین، صور تمام موجودات خارجی و آنچه در خارج واقع شده یا خواهد شد، در نفوس فلکی مرتسم است و این صور در مرتبه‌ای بالاتر، در نفس کلی و بالاتر از آن، در عالم مجردات وجود دارند. این صور، از عالم مجردات در نفس کلی و از آنجا در نفوس

فلکی نقش می‌بندند (همو، مبدأ و معاد، ۱۲۶).

چنانکه مشاهده شد، صدرا نفوس فلکی را کتاب مبین می‌داند و همین تفسیر را در شرح آیه ۶ سوره هود و آیه ۷۵ سوره نمل ذکر کرده، تصریح می‌کند که مراد از کتاب مبین در این دو آیه نیز همان افلاک است (همو، اسرار الآیات، ۶۱).

نقد و بررسی

در آیه مورد بحث و همچنین در دو آیه‌ای که به آنها اشاره شد، تأکید بر آنست که کتاب مبین، شامل تمام امور است و هیچ موجودی نیست جز این که در کتاب مبین است، بنابراین، کتاب مبین به مرتبه‌ای از علم خدا اشاره دارد که شامل تمام مخلوقات است و همان طور که طباطبایی می‌گوید: خداوند در مواردی از کتاب مبین نام برده است که خواسته است احاطه علمی خود را به تمام موجودات و حوادث جاری جهان بفهماند (طباطبایی، ۱۲۶/۷).

با توجه به آنچه گذشت، معلوم می‌شود که مراد از کتاب مبین نمی‌تواند افلاک باشد، زیرا افلاک محدودند و بر تمام مخلوقات احاطه ندارند، بلکه مراد واقعیتی است که علم خداوند را به تمام آنچه غیر خداوند است دربرمی‌گیرد و این واقعیت یا صادر اول است و یا خود عالم خارج، زیرا صادر اول واسطه ایجاد تمام مخلوقات، یعنی علت حقیقی تمام آنچه غیر از خداوند است و خود، معلول خداوند می‌باشد و چون هستی بخش تمام مخلوقات است، واجد کمالات و حقایق تمام آنهاست و خداوند با علم حضوری به آن، به تمام آنچه غیر از خداوند، علم دارد. همچنین خود عالم خارج که شامل همه موجودات و وقایع است، برای خداوند حضور دارد، از این رو عالم خارج کتاب علم الهی است، زیرا علم چیزی جز حضور در نزد موجود مجرد نیست.

۲- *یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب* (رعد/۳۹) خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند و ام الکتاب نزد اوست. [

«ام الکتاب» در این آیه، همان لوح محفوظ است و عبارتست از نفس کلی فلکی که صوری کلی از عقل فعال در آن مرتسم می‌شود. از آنجا که نفس کلی به اجرام طبیعی تعلق دارد، همانند دیگر نفوس، طبایع و قوا، دارای حرکت جوهری است و دائماً تغییر می‌کند، ولی به اعتبار اتحادش با عقل فعال و یا به اعتبار صوری که دائماً از عقل فعال بر

آن فیضان می‌کند و در خزائن الهی به صورت بسیط محفوظ است، لوح محفوظ نامیده می‌شود (صدرالمتألهین، الاسفار، ۶/۲۹۵).

صدر این آیه نیز به یکی دیگر از مراتب علم الهی اشاره دارد و آن کتاب محو و اثبات است که عبارتست از نفوس فلکی. از آنجا که جزئیات علوم در آن نفوس تغییر می‌کند، کتاب محو و اثبات خوانده می‌شوند (همو، تفسیر، ۷/۱۰۶).

نقد و بررسی

در مورد صدر آیه، اولاً، صدر آیه به علم خداوند اشاره‌ای نکرده است، بلکه می‌گوید: خداوند هر چه را بخواهد نابود و هر چه را بخواهد ثابت می‌کند. بنابراین، به دو فعل از افعال الهی دلالت دارد، نه به مرتبه‌ای از مراتب علم خداوند. ثانیاً، بر فرض تنزل، با توجه به این که فعل محو و اثبات در خارج واقع می‌شود، می‌توان منظور از کتاب محو و اثبات را خود واقعیت خارجی دانست که کتاب علم الهی است و در آن وقایع نسبت به علل ناقصه قابل تغییر (محو و اثبات) است، هر چند نسبت به علت تامه ضرورت دارد. عالم خارج از آنجا که در محضر الهی است و هیچ مانع و حجابی بین آن و خداوند نیست، از این رو به علم حضوری، معلوم خداوند است و یکی از مراتب علم فعلی خداوند به مخلوقات محسوب می‌شود.

در مورد «ام الكتاب» که همان لوح محفوظ است و به مرتبه‌ای از علم خدا اشاره دارد که از هرگونه تغییر و تبدیلی محفوظ است، به نظر می‌رسد که به هیچ وجه بر نفس کلی قابل انطباق نباشد، زیرا نفس کلی همان طور که صدرا پذیرفته است، در واقع دائماً در حال تغییر است و حال آن که «ام الكتاب» باید از هرگونه تغییری محفوظ باشد. دو اعتباری که صدرا برای محفوظ نامیده شدن نفس کلی ذکر کرده است، تنها موجب اتصاف مجازی نفس کلی به محفوظ بودن می‌شود، به عبارت دیگر نفس کلی حقیقتاً متغیر است و محفوظ بودن از تغییر وصف به حال متعلق آن است.

صدرا در تفسیر دو آیه ۲۲ سوره بروج و ۴ سوره ق نیز «لوح محفوظ» و «کتاب حفیظ» را همان نفس کلی دانسته است (اسرار الآیات، ۶۰). اشکال مذکور، در این دو مورد هم مطرح است.

۳- ما اصاب من مصیبة فی الارض و لافی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان

ذلک علی الله یسیر (حدید/۲۲) [هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر اینکه همه آنها قبل از آن که زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است.] صدرا بر آنست که منظور از «کتاب» در این آیه، همان افلاک است (همان، ۶۱).

نقد و بررسی

«کتاب» در این آیه به مرتبه‌ای از مراتب علم الهی اشاره دارد که قبل از ایجاد است، یعنی به واقعیتی دلالت می‌کند که وقایع قبل از تحقق در خارج، در آن ثبت شده‌اند. چنین واقعیتی که محل تحقق موجودات قبل از تحقق خارجی آنهاست، ناچار باید در سلسله علل حقیقی آن موجودات باشد، زیرا علت هستی بخش (حقیقی) مرتبه عالی معلول را داراست و مرتبه عالی با مرتبه دانی یک حقیقت واحد را تشکیل می‌دهند، یعنی یک حقیقت است که مرتبه عالی آن در علت و مرتبه دانی آن در معلول است، از این رو می‌توان موجودات را قبل از تحقق خارجی، در علت حقیقی محقق دانست. از طرف دیگر افلاک در سلسله علل حقیقی وقایع و موجودات خارجی قرار ندارند. از این دو مقدمه نتیجه می‌شود آن واقعیتی که کلمه «کتاب» به آن اشاره دارد، نمی‌تواند افلاک باشد.

۴- ثم استوی علی العرش ... (فرقان/۵۹) [سپس بر عرش قرار گرفت...]

صدرا در شرح و تفسیر این آیه، مخلوقات خداوند را بر دو قسم می‌داند. ۱- مبدعات که امکان ذاتی برای موجود شدن آنها کافی است، در نتیجه بدون فاصله موجود می‌شوند. ۲- کائنات زمانی که برای موجود شدن به ماده، قوه و استعداد حاصل از حرکات افلاک نیاز دارند و تنها امکان ذاتی برای آنها کافی نیست. خداوند در این آیه، ابتدا از آسمان و زمین و آنچه بین آن دو هست، یاد می‌فرماید، بدین ترتیب ثم استوی علی العرش بر این مطلب دلالت می‌کند که وقایع روزانه به حرکت افلاک نیازمندند و بدون شک «عرش» بزرگ‌ترین، لطیف‌ترین، احاطه‌کننده‌ترین و قوی‌ترین اجرام آسمانی است و عبارت است از فلک الافلاک و نسبت آن به سایر اجرام مانند نسبت قلب انسانی به سایر اجزای بدن اوست (شرح اصول کافی، ۳/۳۲۵-۳۲۷).

از آنچه گذشت، معلوم می‌شود که چرا خداوند فقط از عرش نام برده، با این که او بر تمام موجودات مستولی است. همان‌طور که نفس انسانی موجودی مجرد است و در

نتیجه نسبت آن به تمام اعضای بدن یکسان است، ولی قلب انسان به علت اینکه لطیف‌تر از سایر اعضا است و بیشتر از آن‌ها قابلیت تصرف و تدبیر دارد، محل استوای نفس است و نفس به وسیله قلب، بدن را تدبیر می‌کند، همین‌طور هم خداوند بر تمام موجودات مستولی است و تفاوتی از ناحیه او نیست، بلکه تفاوت از ناحیه موجودات است.

استوای خداوند بر عرش، به واسطه دو قوه علمی و عملی است، همان‌طور که استوای نفس بر قلب به واسطه قوه عملی است. فعل این دو قوه، فعل خداوند است و تصرف آن‌ها تصرف اوست، بنابراین استوای خداوند بر عرش تنها به معنای تسلط نیست، بلکه به معنای حقیقی است، همان‌طور که افعال اختیاری از قبیل نوشتن و راه رفتن و ... به معنای حقیقی به نفس نسبت داده می‌شود (همانجا).

نقد و بررسی

اولاً، اینکه خداوند ابتدا از خلقت آسمان و زمین و آنچه بین آن دو هست، سخن می‌گوید و سپس می‌فرماید **ثم استوی علی العرش**، هیچ دلالتی بر این مطلب ندارد که «استوای بر عرش» بر دخالت حرکت افلاک در حوادث روزانه اشاره دارد، بلکه هرگاه امور مملکت پادشاهی منظم گردد و او بر اوضاع تسلط یابد، در میان عرب متعارف است که گویند: پادشاه بر عرش خود مستولی شد (طبرسی، ۴۲۷/۲)، بنابراین، معنای ظاهر اینست که خداوند نه تنها آسمان و زمین را آفریده است، بلکه بر مخلوقات خود تسلط کامل دارد.

ثانیاً، صدرا «عرش» را به این دلیل فلک الافلاک دانسته است که فلک الافلاک برای قبول تصرف و تدبیر، از سایر مخلوقات مستعدتر است، از این رو خداوند به وسیله استیلای بر آن، بر سایر مخلوقات مستولی است. این استدلال صدرا، بر فرض صحت، ثابت می‌کند که «عرش» همان صادر اول است، زیرا صادر اول از تمام مخلوقات قوی‌تر؛ برای دریافت فیض و تدبیر مستعدتر و علت هستی بخش سایر مخلوقات است و خداوند به وسیله استیلای بر آن، بر تمام مخلوقات تسلط دارد، خواه صادر اول را عقل اول بدانیم و خواه وجود منبسط. در هر حال اولین مخلوق دارای این خصوصیات است. این معنا برای «عرش» با عبارت دیگر صدرا که در آیه بعدی ذکر خواهد شد، سازگارتر

است، زیرا در آن عبارت صدرا «عرش» را عقل کلی دانسته است.

ثالثاً، خداوند علت حقیقی (هستی بخش) عالم است و نسبت معلول به علت حقیقی، نسبت ربط به مستقل است. رابطه خداوند با عالم هرگز مانند رابطه نفس با بدن نیست تا تصرف در آن به قوه علمی یا عملی نیازمند باشد.

۵- وسع کرسیه السماوات و الارض و لا یؤوده حفظهما ... (بقره/۲۵۵) تخت او آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است و نگهداری آن دو او را خسته نمی‌کند. صدرا در تفسیر این آیه می‌گوید که علم خداوند به اشیاء چهار مرتبه دارد. مرتبه دوم آن، عقل کلی است که همان روح اعظم و محل قضا است و در قرآن «عرش» نامیده شده است. مرتبه سوم آن، نفس کلی است که محل قدر و لوح قضاست و منظور از «کرسی» در این آیه، همین مرتبه از علم الهی است (صدرالمتألهین، شرح اصول کافی، ۳/۳۴۵).

نقد و بررسی

چنانکه گذشت، صدرا «عرش» را به فلک الافلاک تفسیر کرده (همان، ۳۲۵-۳۲۷) و با فاصله چند صفحه، آن را عقل کلی دانسته است. برای جمع‌بندی این دو تفسیر، شاید از نظر صدرا، وجود حقیقت واحد دارای مراتب است، بنابراین عقل، نفس و جسم مراتب مختلف یک واقعیتند و از باب حمل «حقیقه و رقیقه»، عقل جسم فلک است، به این معنا که عقل دارای کمالات فلک است.

در مورد تفسیر «کرسی» به نظر می‌رسد که کلمه «وسع» به معنای فرا گرفتن و احاطه داشتن است (طبرسی، ۱/۳۶۰) و آسمان‌ها و زمین به کل مخلوقات اشاره دارد، بنابراین، آیه مذکور بر احاطه «کرسی» بر تمام مخلوقات دلالت دارد، در نتیجه نمی‌توان آن را به نفس کلی تفسیر کرد، زیرا نفس کلی تنها به نفوس فلکی تعلق دارد و حتی بر اجرام فلکی و زمین احاطه ندارد، چه رسد به کل مخلوقات. رابطه نفس کلی با نفوس فلکی مانند رابطه نفس انسانی با قوای آنست. همان‌طور که نفس انسانی بر اندام‌های بدن و اشیاء خارج از بدن احاطه ندارد و آنها را فرا نگرفته است و تنها با علم حصولی به آنها علم دارد، نفس کلی نیز اجرام فلکی و زمین را شامل نمی‌شود. نفس کلی نفسی است که نفوس افلاک همانند قوایی در خدمت‌اند، از این رو به زمین که پایین‌تر از افلاک است و عقول که بالاتر از افلاکند، احاطه ندارد، زیرا آنها از احاطه افلاک خارجند.

۶- و بشر الذین امنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار... (بقره/۲۵) [به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، بشارت ده که باغ‌هایی از بهشت برای آن‌هاست که نهرها از زیر درختان آن جاری است...]. صدرا می‌گوید که اهل اشاره می‌توانند نهرهای جاری را در این آیه، بر قوای حیوانی افلاک حمل کنند، زیرا قوای حیوانی افلاک در اجرام فلکی جاری و همواره متجدد و متغیرند، بنابراین شبیه نهرهای جاریند. معنای آیه در این صورت این خواهد بود که برای آنها بهشت‌هایی است که بالاتر از افلاک قرار دارند (صدرالمآلهین، تفسیر، ۱۸۰/۲).

نقد و بررسی

معنای ظاهری «نهر»، همان جوی آب است و هیچ قرینه عقلی و یا لفظی برای اینکه از معنای ظاهری دست برداریم، وجود ندارد.

۷- وکتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلاً لکل شیء... (اعراف/۱۴۵) او برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و بیانی از هر شیء کردیم...]. تفسیر صدرا اینست که منظور از «الواح» در این آیه، همان نفس کلی است که خداوند آن را در مرتبه دوم و در عالم ایجاد کرده است، برخلاف طبقه اول که از صقع ربوبی خارج و به علم امکان نازل نشده است، زیرا عالم امکان از نظر ما به عالم خلق منحصر است و شامل عالم امر نمی‌شود (الاسفار، ۳۰۲/۶).

نقد و بررسی

با توجه به اینکه «الواح» جمع و «نفس کلی» مفرد است، به نظر می‌رسد که نمی‌توان الواح را همان نفس کلی دانست. علاوه بر آن، در این آیه به حضرت موسی امر شده است که الواح را با جدیت بگیرد و قوم خود را امر کند که بهترین آنها را بگیرند. از طرف دیگر، می‌دانیم که نفس کلی بالاتر از نفوس افلاک و فراتر از آنست که به وسیله حضرت موسی و قوم او گرفته شوند. از این دو مطلب نتیجه می‌گیریم که الواح غیر از نفس کلیند. از ظاهر آیه نیز فهمیده می‌شود که مراد از «الواح» همان لوحه‌های تورات است (طبرسی، ۴۷۶/۲). در قرآن جنس این الواح مشخص نشده است، ولی از شیعه و سنی روایاتی نقل شده است که جنس آنها از «زبرجد» بوده است، هر چند این روایات قطعی نیستند (طباطبایی، ۲۷۳/۸۰).

۸- وان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم (حجر/۲۱) [و خزائن همه چیز تنها نزد ماست، ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم].
ذیل این آیه به «لوح قدر» دلالت دارد که همان نفوس افلاک است و کتاب محو و اثبات نیز نامیده می‌شود، زیرا جزئیات علوم در آن متغیر و متبدل است، هر چند کلیات آن در مراتب بالا از هر گونه تغییری محفوظ است (صدرالمتألهین، تفسیر، ۱۰۵/۷).
صدرا معتقد است که صور موجودات در نفس کلی نقش می‌بندند و سپس از آنجا در نفوس افلاک به صورت جزئی مرتسم می‌شوند. وجود این صور جزئی در افلاک قدر شیء معین خارجی نام دارد. این صور به وسیله شکل‌ها و هیئت‌های معینی، مشخص و با زمان و اوضاع خاصی همراه شده‌اند، درست همان‌گونه که در خارج واقع می‌شوند. هرگاه زمان خاص یک شیء فرا رسد، تحقق آن شیء در خارج ضروری می‌شود (مبدأ و معاد، ۱۲۶).

نقد و بررسی

این آیه به هیچ یک از مراتب علم الهی اشاره ندارد و تنها به این مطلب دلالت می‌کند که حقایق تمام مخلوقات نزد خداوند است و هر مخلوقی به اندازه و حد معین و با خصوصیات وجودی خاصی در خارج موجود می‌شود.
بر فرض که ذیل آیه به مرتبه‌ای از مراتب علم الهی دلالت کند، آن مرتبه علم الهی بر نفوس فلکی قابل انطباق نیست، زیرا کلمه «شیء» نکره و در سیاق نفی است و در نتیجه بر عموم دلالت می‌کند، بنابراین باید لوح قدر شامل تمام مخلوقات باشد و از اینجا می‌توان فهمید که منظور از لوح قدر نمی‌تواند افلاک باشد، زیرا افلاک، مخلوق و دارای قدرند. صور جزئی افلاک و مخلوقاتی که بالای افلاک قرار دارند، در افلاک وجود ندارند، بنابراین افلاک شامل تمام مخلوقات نمی‌شوند.

۹- وجعلنا من الماء کل شیء حی ... (انبیاء/۳۰) [و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم...]. صدرا می‌گوید که منظور از آب در این آیه همان آبی است که عرش رحمان بر آن قرار دارد و عبارت از نفس کلی است، زیرا نفس کلی همانند آب زندگانی در عالم اجسام و جوی‌های اجرام جاری و روان است (همو، مفاتیح الغیب، ۴۵۳).

نقد و بررسی

اولاً، با توجه به این که صدر آیه در مورد آفرینش آسمان و زمین است و نظر به اینکه آیه در مقام بیان آیات الهی برای کافران است که با این همه آیات چرا ایمان نمی آورند، به نظر می رسد که همان معنای ظاهری آیه که عبارت از ایجاد موجودات زنده از آب است، مناسب تر باشد.

ثانیاً، خداوند در این آیه می فرماید: هر موجود زنده ای را از آب به وجود آوردیم، بنابراین، آب منشأ موجودات زنده است و دخالت تامی در هستی آنها دارد و حال آنکه نفس کلی هیچ گونه منشأی برای موجودات زنده ندارد.

ثالثاً، شبیه بودن اجرام فلکی به جوی ها و نفس کلی به آب حیات موجب نمی شود از معنای ظاهری آیه دست برداشته شود.

۱۰- ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة... (لقمان/۲۸) [آفرینش و برانگیختن همه شما همانند یک فرد بیش نیست...] تفسیر ملاصدرا این است که هر یک از افلاک، حیوان ناطقی است که همواره به اراده خود حرکت می کند و دارای جسم و نفس است. جرم فلک همانند بدن انسان و نفس او همانند نفس انسان واحدی است که به تمام اجزای بدنش تعلق دارد و این آیه به همین مطلب اشاره می کند (همو، شرح اصول کافی، ۲۷۲-۲۷۳).

نقد و بررسی

اولاً، طبق تفسیر صدرا، در این آیه «ولا بعثکم» زاید خواهد بود، زیرا برای بیان مشابهت افلاک با انسان از نظر مرکب بودن از نفس و بدن، کافی بود که بفرماید: آفرینش شما همانند آفرینش انسان واحد است، یعنی همانند انسان واحد از نفس و بدن تشکیل شده اید.

ثانیاً، طبق تفسیر صدرا، ضمیر «کم» در «خلقکم» و «بعثکم» به افلاک برمی گردد و خداوند در این آیه، افلاک را مورد خطاب قرار داده است و حال آنکه خطاب های قرآن به انسان هاست، زیرا قرآن برای هدایت بشر نازل شده است، نه برای هدایت افلاک. ثالثاً، در مورد شأن نزول این آیه، نقل شده است که کفار قریش می گفتند: خداوند ما را طی مراحل گوناگونی آفریده است. چگونه خداوند همه ما را در یک ساعت حیات

دوباره می‌دهد؟ در مقابل آن‌ها این آیه نازل شد (عروسی، ۲۱۶/۴).
با توجه به این شأن نزول، معلوم می‌شود که این آیه در مقام بیان امکان معاد است و می‌فرماید: آفرینش و بعث همه شما به راحتی آفرینش و بعث یک انسان است و برای قدرت خدا هیچ سختی و زحمتی ندارد.

۱۱- و اشرفت الارض بنور ربها... (زمر/۶۹) او زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود...! صدرا معتقد است که منظور از «ارض» در این آیه، نفس کلی است که به وسیله نور عقل کلی روشن و با او متحد و به خاطر کمال ذاتی که به دست آورده است، با او یکی شده است، زیرا نسبت نفس کلی با عقل کلی مانند نسبت قابل به مقبول و یا مانند نسبت قوه به فعلیت است (صدرالمتألهین، اسرار، ۵۹).

نقد و بررسی

با توجه به آیات قبل و بعد، کاملاً واضح است که این آیه در مقام بیان وقایع قیامت است و می‌فرماید: پس از نفخ صور دوم و زنده شدن دوباره همه مردگان، زمین روشن می‌شود و سپس به حساب اعمال رسیدگی می‌گردد. بنابراین منظور از «ارض» زمین در روز قیامت است، نه نفس کلی که در این دنیا به نفوس افلاک تعلق دارد.

از آنچه گذشت، معلوم شد که صدرا در این آیه، سه مورد خلاف ظاهر تفسیر کرده است، بدون اینکه هیچ دلیلی برای این گونه خلاف ظاهر تفسیر کردن داشته باشد. به نظر می‌رسد که روشن شدن زمین به وسیله نور پروردگار، یکی از وقایع قیامت است و ما نسبت به وقایع قیامت هیچ ادراکی نداریم، از این رو کیفیت و حقیقت آن وقایع را نمی‌توانیم درک کنیم، چنانکه حقیقت دمیده شدن در «صور» و واقعیت آن برای ما پوشیده است.

۱۲- والطور و کتاب مسطور فی رق منشور (طور/۱-۳) اسوگند به طور و کتابی که نوشته شده در صفحه ای گسترده. بنا بر تفسیر صدرا، «رق منشور» همان نفس کلی است که اداره کننده جهان است (همان، ۶۹).

نقد و بررسی

هر چند کلمه «طور» در لغت به معنای کوه است، ولی چون در ۹ مورد در قرآن به معنای طور سینا آمده است که در آن به حضرت موسی وحی نازل می‌شد، معلوم

می‌شود که در این مورد هم منظور از کلمه «الطور» که با «ال» عهد همراه است و به طور معهود اشاره دارد، همان طور سیناست (مکارم شیرازی، ۲۲/۴۱۰).

با توجه به اینکه در آیه قبل، به طور سینا (محل نزول وحی به حضرت موسی) قسم یاد شده است، به نظر می‌رسد که منظور از کتاب نوشته شده، همان تورات حضرت موسی باشد (طباطبایی، ۳/۱۹).

با توجه به این که منظور از کتاب مسطور، تورات موسی (ع) است، معلوم می‌شود که مراد از «رق منشور» نیز کاغذهای پوستی است که تورات روی آن‌ها نوشته می‌شد.

۱۳- و البيت المعمور والسقف المرفوع (طور/۵۴) [و سوگند به بیت المعمور و سقف برافراشته]. تفسیر ملاصدرا این است که فلک چهارم به بیت المعمور مشهور است و در شریعت آمده که بیت المعمور در آسمان چهارم است و در این آیه به همین آسمان چهارم قسم یاد شده است (صدرالمتألهین، همان، ۶۹).

نقد و بررسی

بدون شک در شریعت، از آسمان‌های هفتگانه سخن به میان آمده است و در روایات بسیاری نقل شده است که بیت المعمور خانه‌ای است که در آسمان چهارم قرار دارد، ولی باید توجه داشت که به هیچ وجه آسمان‌های مذکور را نمی‌توان با نظریه افلاک بطلمیوس مطابق دانست، زیرا تمام ستاره‌ها گرچه ستاره‌هایی که تاکنون رصد نشده‌اند، طبق آیه ۶ سوره صافات [ما آسمان دنیا را با ستارگان آراستیم] و آیه ۱۲ سوره فصلت [...] و آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت بخشیدیم... جزو آسمان اول (دنیا) از هفت آسمان محسوب می‌شوند.

۱۴- فالمدبرات امراً (نازعات/۵) [و آن‌ها که امور را تدبیر می‌کنند]. صدرا بر آنست که منظور از «تدبیرکنندگان امور» در این آیه نفوس فلکی است که به تدبیر اجرام عالی (آسمانی) می‌پردازند (صدرالمتألهین، مفاتیح، ۴۴۶).

نقد و بررسی

از امام علی (ع) روایتی نقل شده است که منظور از «تدبیرکنندگان امور» فرشتگانند که امور بندگان خدا را از این سال تا سال آینده تدبیر می‌کنند (طبرسی، ۵/۴۲۹) و این تفسیر با آیات بعدی سازگار است، زیرا آیات بعد از این آیه، پیرامون قیامت است.

افزون بر آنچه گذشت، در این آیه، «تدبیر امور» مطلق است، بنابراین، منظور تدبیر کنندگان کل عالم هستی است و تدبیر کل عالم هستی وظیفه تمام ملائکه است، نه نفوس فلکی، زیرا نفوس فلکی همانند سایر نفوس تنها به تدبیر افلاک می پردازند. هر نفسی تنها جرمی را که به آن تعلق دارد، تدبیر می کند.

ج- خلاصه و نتیجه گیری

در این مقاله، پس از تعریف نفس کلی و نفوس افلاک، به تبیین، نقد و بررسی دلایل این نظریه در فلسفه ملاصدرا پرداخته و معلوم شده است که این نظریه، بر طبیعیات قدیم و هیئت بطلمیوسی مبتنی است و امروزه بطلان این مبانی واضح شده است. مواد تشکیل دهنده اجرام آسمانی استعداد بیشتری برای نفس داشتن، ندارد و حرکت مستمر دورانی آن‌ها کاملاً طبیعی است.

در بخش دوم، تفسیرهایی که صدرا تحت تأثیر این نظریه ارائه داده است، مطرح و با توجه به سایر آیات، روایات، معنای ظاهری و سیاق آیات مورد بحث، قرائن موجود در آن آیات و با توجه به خصوصیاتی که برای نفس کلی و نفوس افلاک در فلسفه ذکر شده است، مورد نقد و بررسی قرار گرفته و مطالب ذیل معلوم شده است:

- واژه‌های کتاب (حدید/۲۲)، کتاب مبین (انعام/۵۹)، کتاب حفیظ (ق/۴)، لوح محفوظ (بروج/۲۲) و ام الکتاب (رعد/۳۹) بر نفس کلی و نفوس افلاک قابل انطباق نیستند، بلکه به مرتبه‌ای از علم الهی اشاره دارند که می توان آن را بر صادر اول و یا واقعیت خارجی منطبق کرد.

- منظور از الواح (اعراف/۱۴۵) و رق منشور (طور/۳) صفحات تورات است، نه نفس کلی.

- واژه‌های قدر (حجر/۲۱)، عرش (اعراف/۵۹)، مدبرات (نازعات/۵)، انهار (بقره/۲۵) و بیت المعمور (طور/۴) بر نفوس افلاک قابل انطباق نیستند.

- واژه‌های کرسی (بقره/۲۵۵)، ارض (زمر/۶۹) و ماء (انبیاء/۳۰) را نمی توان بر نفس کلی منطبق کرد.

کتابشناسی

صدرالمتألهین، محمد، اسرار الآیات، به کوشش محمد خواجهوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰ش.

همو، الاسفار الاربعه، قم، مصطفوی، ۱۴۰۴ق.

همو، تفسیر القرآن الکریم، به کوشش محمد خواجهوی، قم، بیدار، ۱۳۶۶ش.

همو، شرح اصول کافی، به کوشش محمد خواجهوی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ش.

همو، الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، به کوشش سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰ش.

همو، المبدأ و المعاد، به کوشش سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۵۴ش.

همو، مفاتیح الغیب، به کوشش محمد خواجهوی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ش.

طباطبایی، محمد حسین، المیزان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷ق.

طبرسی، فضل، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ق.

عروسی، عبد علی، تفسیر نورالثقلین، قم، مطبعه العلمیه، بی تا.

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶ش.